

نورانی نیاز بود، نورانی نیاز است



کرد و عرق ریخت که در آغاز به آن عهد بسته بود.

نورانی به مردم و وطنش عشق می ورزید. او می دید که این هر دو به استثنای دوره نسبتاً درخشان تجدد امانی در طول تاریخ تن خوین داشته اند و قربانی صدها خیانت گشته اند. زنده یاد نورانی که در مکتب وطن پرستی و آزادی خواهی پرورده شده بود، می دانست که از

ص ۵

تحصیلکردگانی که تنها به منافع شخصی و خانوادگی خود فکر می کنند، فرسنگ ها فاصله داشت، بلکه انتخاب چنین زندگی را برای خود ننگ می دانست. او روشنفکر مبارز و مردمی بود و تا آخر در کنار محروم ترین افراد جامعه زندگی کرد. او با دستیابی به علم متری اجتماعی که بر ریشه های مصایب و آلام اجتماع مرهم می گذارد و علم رهایی زحمتکشان است، می دانست که گسستن زنجیرهای استبداد حاکم و استعمار و غارتگری وطن ما از سوی اجانب که بر جسم و جان مردم ما سنگینی می کند، از راه روشنگری، آگاهی دادن و مبارزه عملی پیگیر میسر است تا زحمتکشان و محرومان ملیونی کشور ما به رهایی، برابری و زندگی انسانی برسند. نورانی از اولین روزهای محصلی تا آخرین روزهای زندگی به این بار سنگین شانه داده بود و با کار و تلاش شباروزی می کوشید در به فرجام رساندن این امر خطیر سهم بگیرد. او تا پایان با همان شور و شوق کار

گوشت و پوست خود لمس کرده اند که امروز تا چه اندازه به او نیاز دارند. همه با حسرت فریاد بر می آورند: کاش این انسان بزرگ و معلم خوب در کنار ما بود. آنانی که از نزدیک با زنده یاد نورانی کار می کردند او را به آگاهی، پشتکار، خستگی ناپذیری، دور اندیشی، درایت و مصمم بودنش می شناختند. با آغاز زندگی سیاسی از دوره محصلی تا آخرین دقایق زندگی، او در راه تحقق آرمان خود که دفاع از منافع زحمتکشان کشور ما بود لحظه ای از تلاش باز نایستاد؛ هر چه در توان داشت در خدمت همین آرمان گذاشت و زندگی خود را وقف همین راه نمود. راهی که پر پیچ و خم است، سنگلاخ دارد و پر از خار است که فقط با نیروی ایمان محکم پیموده می شود. این خصوصیات از او چنان انسان متفاوت ساخته بود که دیگران به زودی شیفته شخصیت او می شدند. زنده یاد نورانی نه تنها از

هیئت تحریر نشریه «پیشرو» و عده ای از همفکران و دوستان زنده یاد داد نورانی، روز پنجشنبه، ۲۲ سرطان، به مناسبت اولین سالگرد درگذشت وی بر مزارش در سمنت خانه قلعه زمان خان ادای احترام کردند و یادش را گرامی داشتند. قلب زنده یاد نورانی در ۲۲ سرطان سال گذشته از تپش بازماند و صدها متعلم آن انسان بزرگ را سوگوار کرد.

مطلبی که در زیر می آید توسط یکتا از اعضای هیئت تحریر پیشرو در آن گرهمایی خوانده شد.



درست یک سال از درگذشت زنده یاد داد نورانی می گذرد. یک سال قبل در همین روز، مرگ یک زندگی پر بار، متعهد، آگاه، خلاق و فداکار را از ما گرفت. درین مدت، دوستان، همراهان، همفکران و شاگردان آن عزیز، سنگینی نبود او را احساس نموده و این واقعیت را با

نورانی شهیدان یکاوانگ را فراموش نکرد، ما او را فراموش نخواهیم کرد

آن مرد مبارز شاگردانی را تربیه نموده که هرگز راه و هدف وی را ترک نخوانند کرد. چنانچه دیدیم در ۱۹ جدی سال ۱۳۹۰ از شهیدان بامیان به گونه ی باشکوه یادبود به عمل آوردند. آنان با چاپ عکسهای شهیدان به شکل رنگه و ساختن فلمی از شهیدان ولسوالی یکاوانگ بامیان و شهدای فراه، کنر، ننگرهار و لغمان که در مبارزات های هوایی نیروهای ناتو کشته شده بودند، نشان دادند که راه نورانی را ادامه میدهند. ما وارثان شهدای یکاوانگ برای دست اندر کاران نشریه ی وزین پیشرو و رهروان خط داد نورانی تعهد میسپاریم، تا زمانیکه شما از این ابرمرد مبارز رو نگردانید، با شما هستیم. یاد داد نورانی گرامی و راهش پر رهرو باشد!



از سوی بازماندگان شهیدان یکاوانگ

تنظیمی به شهادت رسیده بودند، در مدرسه صادقیه بودیم که ناگهان عکس برادر و پدر و داماد خود را در نشریه پیشرو دیدم، از جای خود برخاستم و نگاه کردم که اکثر وارثان شهیدان نشریه ی پیشرو را در دست دارند و همگی از نورانی به عنوان مرد خوب یاد می کنند. این اولین شخص مبارز و دلسوزی بود که با متانت و شجاعت عاملان کشتار شهیدان را بی پرده بیان کرد و از حق ما دفاع نمود و نامش به عنوان یک شخصیت مبارز بر دل بامیانی ها نشست.

بعد از آن روز تا ۱۹ جدی سال ۱۳۹۰ فکر می کردیم که دیگر کسی از شهیدان بامیان با صداقت و بدون استفاده جویی یادبود نمی کند. اما در اشتباه بودیم، چون

چاپ نمود. برای همه ی ما روشن است که شماری از نهادها و افراد بارها خون شهیدان ما را به امریکایی ها، ایتالیایی ها و فرانسوی ها فروختند و از خون شهیدان بامیان صاحب انجو و امکانات شدند. این افراد برای بدست آوردن پول از قبر شهیدان و خانواده های بی سرپرست و بیوه بامیان فلم ساختند و نماز تقلبی خواندند. اما نورانی با این افراد متفاوت بود. فکر میکنم وظیفه ی ایمانی و وجدانی خود میدانست که در غم و شادی مردم زحمتکش شریک باشد و این را در زندگی خود یک اصل قرار داده بود. در روز نوزده جدی سال ۱۳۸۹ که مصروف تجلیل یادبود شهیدان مظلوم خود که توسط نیروهای خون آشام طالب و

یک سال پیش از امروز انسان بزرگ و غمخوار محرومان، داد نورانی از میان ما رفت و ما را با کوهی از مشکلات تنها گذاشت. گرچه از نزدیک ندیده بودیم اما به کار و تلاش و حق طلبی و صداقتش به تمام معنا باور داشته و آنرا با گوشت و پوست خویش احساس کرده بودیم و از این کار غریب نوازی او هیچ کس به جز دشمنان جیون و بزدلش دیگر کسی انکار کرده نمیتواند. داد نورانی بدون توقع پولی، جلب موسسات داخلی و خارجی و یا شهرت طلبی عکسهای شهدای مظلوم ولایت بامیان را که نه روز به روی برفها و داخل منبرها یخ زده و دست بسته بدون قبر و کفن ماندند، در پیشرو، نشریه ی وزینش

کلام پیشرو

سرگذشت ها کشیدم و درین مورد جز توده های مردم، حتی اعضای هیئت تحریر «روزگاران» هم سطری ننوشته و کمکم نکردند.

نورانی دوید، زحمت کشید، به میان توده ها رفت و با قلمش «کابلیان با خون می نویسند» را ثبت تاریخ کرد. کاری که تا آن زمان هیچ نویسنده ای انجام نداده بود و نداده است. او نوشت، تصویر کرد، درد کشید و وعده داد که این قصه ها و سرگذشت ها را چاپ خواهد کرد؛ اما دریغ، قلب تپنده اش برای همیشه از تپیدن باز ماند. زنده یاد نورانی به علت به پیش بردن کارهای ماندگار و سترگ دیگر، در حیاتش چنین فرصتی نیافت و عملاً این مامول را به هیئت تحریر «پیشرو» واگذار کرد که جز چند اصلاح تایپی و انشایی، تغییری در اصل نوشته ها نیامده است.

اینک هیئت تحریر «پیشرو» به خاطر ارجگذاری به زحمات و مبارزه این نویسنده، شاعر و تحلیلگر رزمنده، «کابلیان با خون می نویسند» را چاپ و آن را به توده های تهیدست و زحمتکش افغانستان ویرانه و اشغالی تقدیم می دارد. این نوشته در حالی اقبال چاپ می یابد که حاکمان تاریخ جنایت ها و خیانت ها را از نصاب تعلیمی حذف می کنند، کشتار ادامه دارد و افغان ها هنوز درد های خود را با خون خویش می نویسند.

کاش، نورانی زنده می ماند تا سرگذشت و قصه های کیبل زنی و «حد جاری کردن» های طالبی و قتل عام های «حقوق بشری»، انگشت بری، توسط سگ دراندن، با توپ پراندن، ادرار بر اجساد، تجاوز، قتل عام ها، اسارت و چور و چپاول کنونی را که «جامعه جهانی» انجام می دهد؛ می نوشت، تصویر می کرد و با تاریخ خونین کشور سوخته ما پیوند می زد. کاش، قلب او نمی ایستاد و انگشتانش می نوشت و تا بی نهایت می نوشت تا جنایتکاران و تجاوزگران با دیدن نوشته هایش خود را بر چوبه دار احساس می کردند.



رقم زد.

«کابلیان با خون می نویسند»، حاصل این همه همدرد شدن با توده های مردم است. همدرد شدن روشنفکری است که در کنار مردم برای مردم ایستاد، رزمید و قلبش برای رهایی آنان تپید. او روشنفکری نبود که به دور از میهن و توده ها، محض از زیرخانه های متروک ژنگ ژنگ کند، بلکه کسی بود که «دستی در آتش» داشت و «دستی در خون»، و همین بود که بهتر و خوبتر از همه، دردهای مردم و راه رهایی آنان را می شناخت و بهتر از همه آن ها را به تصویر می کشید.

زنده یاد نورانی در یکی از شماره های نشریه «پیشرو» نوشته بود: «... صفحه «کابلیان با خون می نویسند» که تمامی آن ها به قلم خودم نوشته شده، تصمیم دارم اگر روزی فرصت به دست آمد، آن ها را در جزوه ای به چاپ برسانم... من زحمات زیادی در ترتیب، نوشتن و پیدا کردن این

که بر زبان تک تک کابلیان جاری است و جاری خواهد ماند.

زنده یاد داد نورانی مبارز شهیر و نویسنده رزمنده کشور ما از نخستین کسانی بود که در اوج سوختن کابل در کنار کابلیان، درد سوختن کابل را با شعر و واژه هایش فریاد کرد، داد زد و جلادان را با خنجر ساطع شعرش گلو برید. او بر این همه جنایت شورید، خشمگین شد و آرزوی رستاخیز انتقام را قافیه بست.

وقتی پس از سوختن کابل به وسیله جنگ سالاران و کیبل زنی طالبان و آغاز دموکراسی خونین استعمارگران به کابل آمد تا در میان مردم به کار روشنگرانه پردازد، با دیدن ویرانه های کابل شوکه شد. به این خاطر به پای قصه های مردم این شهر نشست، با تاکسی ران قصه کرد، از کراچی وان شنید، دردهای نجار و موچی و آهنگر اشکش را ریخت و صفحه جدیدی از دردهای آنان را در نشریه «روزگاران» که مدیر مسوولش بود،

کابل می سوزد، کابل ویران می شود و خون کابلیان در میان آتش و راکت و گلوله و بم بر سنگفرش ها می ریزد. فرق ها خونین است، میخ پشت میخ بر فرق ها کوبیده می شود؛ سینه ها از درد و ماتم اندوهگین است و پستان پشت پستان بریده می شود؛ رقص بسمل، عقده های دیرینه تنظیمی ها را می ترکاند.

کابل به گورستانی مبدل شده است که دراکولاهای مست حلقوم نیمه مرده ها را می درند؛ ابلیس های سبز تجاوز می کنند، پاره می کنند و می کشند؛ ضجه های دختران کابل تا آن سوی عرش خدا می رسد، خاموش می شود، و جنایتکاران با قهقهه های شان فضا را مسموم کرده اند: کابل باید بسوزد!

آه! کابل سوخت، دردناک و سهمناک و غمناک سوخت. قلب ریش ریش کابل شکست، توتو توتو شد و ۶۵ هزار کابلی را با حزن و اندوه به سینه کشید. کابل ویرانه ای تاریخ شد و آغاز قصه های دردناک. قصه هایی

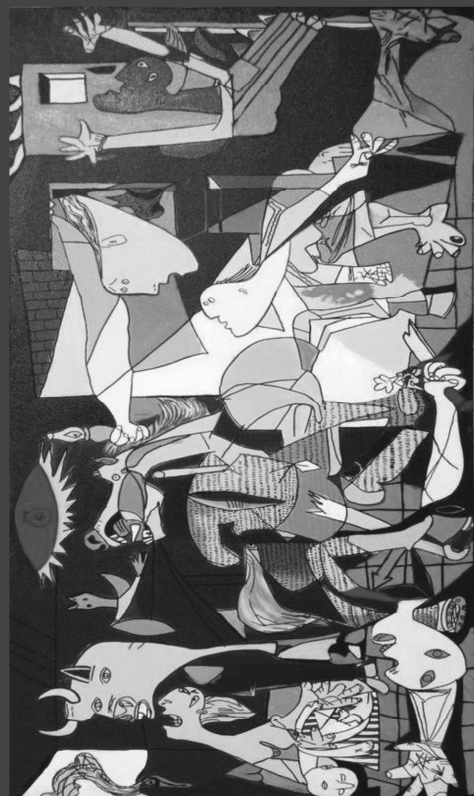
کابلیان با خون می نویسند



داد نورانی

کابلیان با خون می نویسند

داد نورانی



پشتی کتاب «کابلیان با خون می نویسند» که روایت مستند از سال های جنایت و بربریت است.

فرشته ما را کشتند

صفحه ای از «کابلیان با خون می نویسند»

شبی که «فرشتگان موعود» بر جاده های کابل قدم می ماندند، ما تا ناوقت های شب بیدار بودیم. گنهکاران اصلی از کابل گریخته بودند. چیزی شبیه امید و اضطراب در پلک های تک تک ما پیدا بود. رادیوها از صحبت های درشت گلبدین و مسعود حرف می زدند. همه ما به سازمان ملل چشم دوخته بودیم. هیچ کس نمی فهمید فردا چه خواهد شد.

خانه ما در کوچه محفوری بر روی کوه چهلستون آفتاب رخ بود. جمعاً یازده سر عایله بودیم و هر کس به کاری اشتغال داشت. هنوز جاده های صبح خلوت بود که مادرم به دیدار یکی از دوستان گذرگاهی مان رفت. شاید هم «حکومت اسلامی» را مبارک باد می گفت! او تا زوال برنگشت. چکمه های مردان مسلح هر لحظه پشت خانه ما تق تق می کردند. دل دل با سلاح های گوناگون این طرف و آن طرف می گشتند. بر تپه ها از صبح و یا شاید هم از شب سنگر کنی آغاز شده بود. وقتی به کوه می دیدم ترسی ناخود آگاه مرا می لرزاند. حس ششم ام خل می زد، نکند جنگی شروع شود. دسترخوان را به آخر رسانده بودیم که ناگهان تصورم به واقعیت پیوست. قیامتی برپا شد. گویی تمام گلوله های کابل خانه ما را نشانه گرفته بودند. تا خواستیم فریاد بکشیم راکتی در دهلیز سقوط کرد و ما که بی مادر و پدر همدیگر را می فشردیم در آتشفشانی از دود و خاکستر گور شدیم. مادر بی مهابا به سویی می دوید و زیر رگبار بی وقفه تفنگداران زمین را پاره می کرد. یکی از همسایه های در حال فرار مادرم را صدا زد: در دهلیز تان راکت خورد. وقتی از زیر آوار برآمدم

همه ما زنده بودیم. مادرم ساکت و بی باور در گوشه ای ایستاده موهای خود را می کند. همه مردم بر روی زمین پهن شده بودند ولی مادرم آنقدر هیبت زده بود که بر بلندی ایستاده گلوله را نمی شناخت. وقتی آخرین نفر ما خود را به صحن می انداخت صدای درد آلود مادرم برخاست: قلعه شورا جای پدر کلان تان می رویم.

در پناه دیوارهای سنگی و درخت ها گاه قد راست و گاه خمیده خود را به گذرگاه رساندیم. آن شب گذرگاه را کمتر کوبیدند. زوزه گلوله ها بر فراز شیر دروازه و آسمایی پرده خونینی برافراشته بود و اولین شبی بود که عو عو سگ ها و بانگ خروسی از کابل برنخاست. پنداشتی خاک کابل را به توبره می کشند. تا صبح بیدار بودیم. فردا ساعت های ۹ ابر غم کمی تیت شده بود و باران سرب کمتر می بارید، ما هیچ چیز نداشتیم. نیمه های روز به قلعه شورا رسیدیم. خسته و بیخواب، در چند تانیه مادرم هستی سی ساله اش را از دست داده بود. او آن قدر بهت زده بود که حتی برای عزیزترین لحاف و دوشک اش هم وسواس نداشت. من تا به حال نمی دانم آن شب پدرم کجا خوابید. او که مامور پایین رتبه ای بود، مقداری آرد به پشت بسته، به سوی خانه پدرش به راه افتاده بود. در نزدیکی های پل خشتی در حالیکه از بین دو گروپ مسلح به سرعت رد می شده یکباره آتش دو طرفه پل خشتی را اژدهاگونه در چنبره گرفته و در دم سه مرمی به سینه و شکم او اصابت کرد. بیچاره تا ناوقت ها کنار ۳۴ مرده دیگر انتظار مرگ را کشیده،

خون زیادی ضایع کرده بود. عصر نمی دانم کی ها او را به شفاخانه چهار صد بستر رسانده بودند. ما که فقط فاتحه اش را در ذهن می پروراندیم هفت روز بعد خبر او را از شفاخانه دریافت کردیم و ۲۰ روز بعد او را دیدیم. او نحیف و معیوب شده بود.

جنگ آهسته آهسته به سوی ده خدایداد کشانده می شد. صبح بهاری که زمین های پدر کلانم سبز می زد کمند گلوله و راکت بر گلوی این منطقه نیز حلقه شد. ما دیگر سبک شده چیزی به همراه نداشتیم. با چند کمپل و ظرف به چهلستون و بعد به گذرگاه، از آنجا به چهارراهی علاالدین، بعد به ده دانا، از آنجا به تایمی بعد به جنگلک، از آنجا به سمت خانه و دوباره به چهلستون سرگردان شدیم که هر انتقال ما قصه های دردناکی دارد. چون دیگر درین منطقه کلبه ای باقی نمانده بود، به مکتب نازو انای مکروریان کهنه پناه بردیم. چهار فامیل در یک صنف جابجا شدیم. در شبانه روز یکبار چیزی می خوردیم و می لولیدیم. گوش های ما با فیر عادت کرده بودند. به مجسمه هایی تبدیل شده بودیم که مرگ را نمی شناختیم. هر روز زخمی ها و کشته ها را تا و بالا می کردیم. گویا به نوبت ایستاده بودیم. هیچ کس از قوم و خویش خود اطلاع نداشت. فقط افراد مسلحی را می دیدیم که با موترهای پر از اموال چپاول شده مردم از کوچه های ویران می آمدند، موترهایی که عکس «رهبر»ی را بر شیشه نصب داشتند.

وقتی راکت ها مکروریان را هدف می گرفتند ما به زیر زمینی ها پناه می بردیم و تا ناوقت های شب و گاهی تا

صبح در آن سیاه چال ها غوطه ور بودیم. شب های سرد زمستان با چند کمپل و صندلی بی آتش بسر می بردیم. فرشته خواهر کوچکم در آن سردی خود را به مادرم می چسپاند و گاهی می پرسید: مادر، آخر زمستان مکتب ها شروع می شود؟ او صنف اول را تمام کرده بود. ما همه به او می دیدیم و هیچ کس پاسخی نداشت. فقط من بودم که او را امید می دادم و با لحن تصنعی می گفتم، بین الملل جنگ ها را خاموش می سازد و او کودکانه می پرسید: زور بین الملل به «رهبر» می رسد؟ ما هم این محاسبه را نمی دانستیم.

شبی غرق این سوالات بودیم که یکباره انفجاری پشت کلکین صنف ما را لرزاند. ما همه به سوی زیر زمینی فرار کردیم. مادرم صدا می زد فرشته، فرشته، هله زود شو، راکت دیگری می آید. اما دیر شده بود. او با همان آرامش همیشگی اش فقط مادرم را می دید و پلک نمی زد. به سوی او دویدم. تراوش خون از لای کمپل قلبم را لرزاند. برادرم فریاد زد، فرشته را کشتند! فریادهای مادرم در انفجار خمپاره ها راه به جایی نمی برد. او آغاز مکتب را ندید و شبانه در زیر انفجارهای مداوم راکت ها در کنار درب مکتب او را به گودالی سپردیم. گفتند امانت باشد بعداً او را به قبرستان انتقال می دهیم، اما راکت های دوامدار چند هفته ای انتقال او را مجال نداد، مثلی که نمی خواست مکتب را ترک کند و دعایی کرده او را در همان جا به ابدیت سپردیم. بعد که به چند جای دیگر گریختیم قبر او را هم به گلوله بسته بودند. ما بالاخره به نیمروز گریختیم.



نورانی، تعهد در ادبیات

بهرام

نمیتروسم

بهاال عمر من

در انفجار لحظه ها بر بار بنشسته

نگاهم در سکوت و گرمی صد درد

بشکسته

(...)

من از شلاق و گنده

در ته ی زندان

نمیتروسم

نمیتروسم

جلاد، ساطوری از خشم، صفحات ۱۳۶ و ۱۳۷

در روزگاری که غرب و ارتجاع گنبدیدگی های سیاسی عده بی از شاعران خاین و پوشالی را به همه ی شعر و شاعر تمامیت داده و وظیفه ی شاعر را تفنن میدانند نه فعالیت سیاسی، نورانی شاعر را به مبارزه ی انقلابی فرا میخواند؛ کارزاری که او باید همیشه در پیشاپیش آن حضور داشته باشد و به گفته ی احمد شاملو، کفن پوش شود و درد مشترک فرودستان و رنجبران باشد.

آهای!

شاعران بسته به دیوار جسم خویش

از خود رها شوید

آنسوی حلقه های رها گشته پا شوید

(...)

از خود رها شوید

جام رهایی تا خط فریاد سرکشید

آنسو ترک، نگاه ز گریبان بدر کنید

کابوس زندگی بشر را نظر کنید

نورانی و فراخوان بیداری

نورانی مبارزه ی انقلابی را در روزگاری آغاز کرد که جهان کثیف و آلوده با لوث سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم بود. تاریکی سایه اش را می گستراند، جنگ، تجاوز و اشغال، پولیگون، شکنجه و کشتار و بنیادگرایی تکیه کلام قرن فاسد و متروک بیست بود. نورانی در آن روزگار دست به قلم برد و شعر را ابزاری برای بیان اندیشه های ممنوع کرد و از نیاز پیشروی و دگرگونه دیدن به جهان پیرامونی گفت و چکامه ی "مشعل راه بشر" داد. در شرایط و اوضاع امروز نیز که امپریالیزم فرهنگی از هر راه ممکن

بخشیده، به استمرار آن خدمت میکنند و آنرا غنیمت روزگار مینامند. این شاعران نه خود و یا شعر که خوانندگان شعرشان را هم فریب میدهند، مضمون شعر چنین شاعرانی در هر دوره بی یکسان بوده، ظاهراً نه به خسی آسیب میرسانند و نه منجی خسی از غرقاب میگردند."

نورانی، شاعر اندیشه

نورانی جایگاه اندیشه را در شعر بسیار برجسته میدانست و به این باور بود که شعر در نبود اندیشه ی مترقی و انقلابی به هذیان می ماند و کاری از آن ساخته نیست. شاعری هم که در نبود اندیشه ی سالم به سرایش می پردازد، در انزوای بیهوده یی می بافتد و می لافد و سرانجام در این تنگنا می پوسد و میمیرد.

هم اکنون در افغانستان به نرخ ارزن و ارجل "شاعر" داریم که به دلیل نداشتن اندیشه ی یک پارچه و سالم، بیشتر به انسان های مالیخولیایی میمانند تا انسانهایی که دغدغه یی دارند و شوری در سر. آنان فقط یاد گرفته اند که با اکت سیگار کشی و پوشیدن کلاه چه گوارا میتوان مبارز و شاعر شد، همین. آنان به اشاره ی امپریالیزم و ارتجاع دفتر و "کاشانه" میسازند و به باور شان تعهد دیگر به افسانه مبدل شده است و شعر باید از سیاست دور باشد، در غیر آن به کلیشه مبدل میشود. بورژوازی به گونه ی گسترده از آنان سود می برد و پولهای هنگفتی را در اختیار شان قرار میدهد تا هرچه هذیان دارند به نام "شعر" بریزند بیرون و چاپ کنند. در حالیکه خودشان هم میدانند، مردم آنرا نخوانده به آشغال دانی ها می اندازند.

نورانی در چنین شرایط و اوضاعی به جنگ شاعران بازاری رفت و شاملوار شعر را حربه ی خلق کرد.

نوای جلاد خون آشام

نوای اهریمن بدنام

دگر مشت

جوگرزی بر در چشمان نافرمان من

هرگز مکوبانی

که من از های و هوی بی معانی خداوندان

نمیتروسم

منم یک همبرد کوب اندر عرصه ی آبی

چرا بیهوده بر آیین من زنجیر مینایی

(...)

من از تیغ شرور کار شرورکاران

داد نورانی را بسیاری ها از روی فعالیت های روزنامه نگاری و سیاسی اش میشناختند و گوشه ی دیگری از کارهای وی نزدشان کمتر روشن است: سرایش شعر. نورانی در کنار کارهای سیاسی و روزنامه نگاری، در شعر نیز دست توانمندی داشت و از آغاز مبارزه تا زمان مرگ، در فرصت های بدست آمده به آن توجه کرد. اما از آنجایی که مصروفیت های دست و پاگیر سیاسی زیادی داشت نتوانست آنگونه که خود آرزو داشت، به شعر و ادبیات رسیدگی کند. با اینهمه، وقتی واژه ها به سراغ انسان متعهد و انقلابی که عشق به فرودستان و رنجبران پاره ی اساسی زندگی اش است، می آید و وی را مجبور می کند تا آنها را بسراید، نمیتواند به سادگی از کنار آن بگذرد. شعر نورانی مانند فعالیت های انقلابی اش هدفمند و جانب دار بود و وی شعر و ادبیات را ابزار موثر مبارزه طبقاتی میدانست و از آن به نفع زحمتکشان بهره می برد. جایگاه اندیشه و مضمون در شعرهای نورانی بیشتر از سایر ارکان و اجزای شعری برجسته است و لذا این نوشته ی کوتاه نیز به مضمون شعر وی سر و کار دارد نه آرایه های ادبی و سازه های شکلی که از نظر سیاسی کم اهمیت تر است و در فرصت دیگری به آن پرداخته خواهد شد.

دیدگاه نورانی نسبت به شعر و شاعر مانند سایر دیدگاه هایش طبقاتی و سیاسی بود و به باور وی شاعر به عنوان روشنفکر آگاه و واژه پرداز، رسالت مهم و بزرگی برای بیداری فرودستان دارد و از این دید شعر باید روشنگر و سیاسی باشد و به گفته ی خسرو گلسترخی پرچم، خمپاره، طناب و دار باشد، نه یاوه گویی و پرئوگرافی زیر لحافی.

نورانی در مقدمه ی "ساطوری از خشم"، آخرین مجموعه ی شعری اش، شاعران را به دو دسته ی ارتجاعی و مبارز تقسیم می کند و بر شاعران ارتجاعی این گونه می تازد: "بعضی از این شاعران با بدترین حاکمیت استبداد که کاری جز تبر زدن به ریشه ی علم، فرهنگ، دانش و انسانیت ندارد، چنان جان و جگر میشوند و نظاره گر آونگ شدن سرچه هموطنانشان بر "ناژو ها" میگردند و تابلوی ملک الشعرايي چنین دورانی را به گردن می آویزند که گویی خون این کشتال شدگان نه سرخ که چون آب کنار خیابان خاکی و گندیده است و بدینگونه به چنین نظامی شکلک

نورانی نیاز بود...

دفاع از منافع زحمتکشان افغانستان بود، او را در میان همه یگانه و مستثنی می ساخت. او در کنار نوشتن برای روزنامه ها و نشریات دیگر، نشریه پیشرو را به همت تنی چند از شاگردان و دوستانش بنیان گذاشت تا بتواند نقطه نظراتش را آنچنانی که خود می خواست، رُک و صریح بیان نماید.

زنده یاد نورانی مسلک معلمی را جزئی از زندگی مبارزاتی خود گردانیده بود و چراغ علم و آگاهی را در شب های ظلمانی کشور ما از شرق تا غرب با خود حمل می کرد. به همین جهت شاگردانش او را آموزگاری از نوع صمد بهرنگی می دانستند و ازین خاطر امروز از او به حیث معلم ورزیده، با پشتکار و زحمتکش یاد می کنند. زندگی ساده اش نمونه دیگری از شخصیت والای انسانی بود که باید از وی می آموختیم. هرچند او می توانست زندگی آسوده و مرفه ای داشته باشد اما تا آخر مثل مردمش زیست، زیرا او کسی نبود که نسبت به زندگی دوزخ آسای مردم بی اعتنا بماند.

زنده یاد نورانی در سال های اخیر زندگی پربارش از بیماری قلب و شکر رنج می برد، اما وقتی نیروی جسم اش به پایان رسید با «نیروی دل» به کار کردن ادامه داد و نمونه دیگری از خستگی ناپذیری خود بجا گذاشت. این انسان بزرگ بالاخره در ۲۲ سرطان ۱۳۹۰ برای همیشه در دل خاک خفت تا بر خاک تنش لاله سرخینه دمد.

یادش گرامی باد!

استبداد داخلی و استعمار اشغالگران نباید انتظار ارمغانی بهتر از برباد رفتن افغانستان را داشت. وی در محکوم کردن جنگ های تنظیمی جهادی و دوره قرون وسطایی طالبان پیشقدم بود اما وقتی کشور ما زیر نام «مبارزه علیه تروریسم» اشغال گردید، با صراحت نوشت: استعمار بدتر از استبداد است، و نشان داد این حاکمیت طالبان و یازده سپتامبر نبود که پای غرب را به افغانستان کشاند بلکه بر اساس ماهیت جنگ افروزان غرب و بازوی نظامی اش ناتو، باید تمامی کشورها از کشمیر تا مدیترانه در آتش جنگ افروزی ها بسوزند. چنانچه امروز پاکستان، افغانستان، عراق، سوریه و لیبیا را به چشم سر می بینیم.

زنده یاد نورانی با زحمات شبانه روزی به جمعآوری و نوشتن داستان های درد و رنج هزاران کابلی و جنایاتی که این شهر زخمی شاهدش بوده، پرداخت و آن را در سوگنامه «کابلیان با خون می نویسند» با ایمان کامل به اینکه تبهکاران هر چه هم که از حمایت جنگ افروزان جهانی برخوردار باشند، روزی در آتش خشم مردم ما خواهند سوخت، به حیث یک سند ارزشمند تاریخی ثبت کرد.

نورانی نقش به سزایی در تغییر اذهان عامه از طریق فعالیت ژورنالیستیک ایفاء کرد. صدها مقاله و نوشته او که تمامی آنها به شکلی از اشکال در تقبیح جنایت و خیانت حاکمان و استعمارگران و در

ی شعر نیز کشیده شد. وی انجوبازان را این گونه افشا می کند و به خمپاره ی شعر می بندد:

اگر ۶۰ تن حنا بندان

بر دامنه ی "هسکه مینه" کشته شدند

و یا در "عزیز آباد"

۹۰ تن را در ثانیه یی کشتند

و در "زیر کوه" ۵۹ تن دیگر،

و یا در "زرمّت"

زنان را تکه و توتّه به چاه انداختند

و یا در "ناده علی"

جسد ۱۹ تن را به در حاکم شهر

آوردند

و یا در "خوست"

طفلکان را به سگان لیساندند

فدر این "فرصت" را

فقط "شیرزنی" میداند

وقتی مدالی در "کلیفورنیا"

و یا "لندن" و "سیول" و "فلورانس"

به سینه می آویزد

چه پر "درد"

با زبانی که عطر حجله وزان میخیزد

پای یک پرچم خون

گردن دوستی را

"خم و خم و خم" میدارد

و همه کُشت و جنایت را

به مدالی می بخشد

(...)

ساطوری از خشم، صفحه ۱۸۱

نورانی در جنبش روشنفکری افغانستان نه

تنها به عنوان نویسنده و فعال سیاسی مطرح است بلکه در شعر و ادبیات نیز جایگاه ویژه یی دارد و فعالیت های سیاسی و ادبی وی به یقین فراموش شدنی نیست. مبارزه یی که نورانی به آن پیوست و زندگی اش را وقف آن کرد، همچنان ادامه دارد و یاران وی پخته تر و سامان یافته تر از گذشته مشعلی را که نورانی و سایر جانبازان انقلابی روشن نگه داشتند، همچنان شعله ور نگه خواهند داشت.



تلاش می کند تا انسان ها را به پدیده مصرفی، بی خاصیت و مرده مبدل کند، در شرایطی که سرمایه داری تمام ابزارهایش را به کار می برد تا به اصطلاح جاویدانگی خود را به عنوان آخرین نظام اقتصادی_سیاسی "انسانی" در جهان جا بزند، نورانی انسان را به بیداری فرا میخواند و ممکن بودن جهان دیگری را امید میدهد:

هان اگر بیدار بود

هان اگر کوچک ستونی بر مسیر کوچی

آوار بود

میتوان فریادی را بر کوه کاشت

میتوان از دشت غفلت دسته دسته لاله چید

میتوان دریایی را آواز داد

میتوان تالاب خون لحظه را بر پا نمود

میتوان آوای رزم خفته را احیا نمود

هان اگر بیدار بود

هان اگر صدها صدا، در یک گلو

چون چوبه چوبه دار بود

میتوان خاری به چشم صاحب تکفیر بست

میتوان اخطار شست باد را درهم شکست

میتوان ابر سیاه را تا پس خورشید راند

هان اگر بیدار بود

هان اگر یکدست

رستم واره بر آوردگاه تبار بود

میتوان غوغایی را بر پا نمود

میتوان لب بستگان ترس را گویا نمود

میتوان بر پا نمود

میتوان بر پا نمود

میتوان، ساطوری از خشم، صفحه ۱۷۸

نورانی، شاعر افشاگر

نورانی در عرصه ی فعالیت های سیاسی اش با برخی گروه های سیاسی که خود را چپ جا می زنند، به شدت درگیر بود. نورانی خوب میدانست که مدارا در برابر چپ های پوقانه یی و آنانی که به اندیشه ی انقلابی پشت کرده اند خیانت به محرومان و رنجبرانی است که سالها است داستان های رنج و اندوه شان مواد خام پروپوزل ها بوده است. درگیری سیاسی نورانی با چنین گروه ها به گستره



رویداد های سیاسی، اشغال و فجایع طالبان در یک سال گذشته

پیش در افکار عمومی با تبلیغات وسیع و گسترده بی رسانه یی دو چندان ساخته تا جائیکه آن را "فرصت طلایی" برای افغانستان جار می زند.

«خروج» نیروهای امریکایی و ناتو بعد از ۲۰۱۴ که با برگزاری کنفرانس شیکاگو سر و صدای آن گوش فلک را کر نمود و هر روز تبلیغات وسیع برای آن صورت می گیرد، یکی دیگر از موضوعاتی است که در جریان یک سال پیشتر از هر زمانی تبلیغ گردیده تا جائیکه تنظیم های جهادی، تکنوکرات ها، بقایای حزب منحوس دموکراتیک و جواسیس حسرت سال های زندگی با خارجی ها را که در جریان ۱۰ سال گذشته، افغانستان را برای آنها بهشت روی زمین و برای توده های زحمتکش و ستمدیده ما دوزخ روی زمین ساخته است، چنان می خورد که خواب را از چشمان حتی "ضد" غربی ترین آنها نیز ربوده است.

در یک سال گذشته، اشغالگری و فجایع طالبان کماکان ادامه دارد. سرخ و سفید شدن دولت کابل و موضع گیری های خشن و غیر جدی احزاب و جریانات رسمی و ثبت شده در برابر عساکر خارجی و اخطار دادن های کرزی هیچ تاثیری نکرده است. امریکایی ها با قلدری از کنار سر و صدا های آنها گذشته و همیشه نشان داده اند که برای مزاح به افغانستان نیامده اند.



شده ها در میدان جنگ است. این عمل به صراحت نشان داد که برای ماشین جنگی سرمایه داری هیچ حد و مرزی وجود ندارد و تحقیر و توهین در کنار تسلیحات پیشرفته به مثابه حربه به کار گرفته می شود. این عمل غیر انسانی قسماً انعکاس در رسانه های سرکاری و وابسته به دولت های غرب انعکاس یافت، اما علل و عوامل بروز همچو رویدادها در اردوی به شدت عقده بی امریکایی چنانکه باید از دید نیرو های آزادیخواه و مبارز افشا نگردید.

«لویه جرگه عنعونی» که تمامی اشتراک کنندگان آن را افراد وابسته به دولت کرزی تشکیل میداد، مهر تائید خود را به پای امضای پیمان ستراتیژیک با امریکا گذاشت. این لویه جرگه فرمایشی که هیچ نشانه یی از وجود و علایم استقلال خواهی و آزادی خواهی در افکار اشتراک کنندگان آن دیده نمی شد، زمینه را برای امضای پیمان ستراتیژیک فراهم نمود که به تعقیب آن اوپاما و کرزی این سند را در تاریکی شب امضا کردند.

متن این پیمان با جملات مبهم و رد گم کن طوری تحریر و ترتیب گردیده که انسان های خوش باور، ذوق زده و بی خبر از همه چیز شادی مرگک شده اند و امضای آن را بزرگترین "دستاورد" یازده سال اخیر قلمداد می کنند. این خوش باوری را نیروهای وابسته به امریکا بیشتر از

گذشتهادامه داشته و لحظه ای متوقف نگردیده است. استفاده از سلاح های کشتار جمعی مانند موشک ها و نارنجک های دارای گاز فاسفورس سفید در ساحات مسکونی نیز در این سال در لست سلاح های استفاده شده ثبت گردیده است.

عملیات های شبانه و "خودسر" امریکایی ها به ظاهر یکی از پر جنجال ترین اقدامات نظامی است. عملیات اخیر امریکایی ها در ولایت لوگر که باعث کشته شدن شدن ۱۸ تن از افراد ملکی



گردید، "فغان" حکومت افغانستان را "یکبار" دیگر بلند کرد و ادامه عملیات "خودسر" که منجر به کشته شدن غیر نظامیان بگردد را به معنی تجاوز به افغانستان تعریف نمود!

حملات انتحاری و سازمان یافته طالبان که با تمسک به بربریت آنان کشور ما مورد یلغار ناتو قرار گرفت، از دیگر وسایل کشتار وسیع هموطنان ماست. بیشترین حملات در ولایت های کابل، قندهار، لوگر، کاپیسا، کندهار، خوست، هرات، زابل، غزنی، پروان، زابل و میدان وردک صورت گرفته و بیشتر از ۹۵ فیصد قربانیان را توده های زحمتکش و فقیر ما مخصوصاً زنان و اطفال تشکیل میدهند. حملات ماین های کنار سرک در سال گذشته به شکل بی سابقه یی افزایش یافته و تعداد زیادی از مردم ملکی از اینطریق نیز به کام مرگ فرستاده شده است.

یکی از بدترین و بی شرمانه ترین توهین های نوع بشر، در جریان یک سال گذشته، شاشیدن عساکر امریکایی بر اجساد کشته

یک سال از درگذشت زنده یاد داد نورانی شاعر، نویسنده، آزادیخواه و انقلابی کشور ما می گذرد. وطن ما کماکان شاهد بربادی و خونریزی است که به این زودی ها هم راه نجاتی برایش سراغ نیست. در جریان یک سال گذشته مردم ستمدیده و زحمتکش ما با فجایع بی ماندی روبرو گردیده و بدترین توهین ها را متحمل شده اند. نورانی در سراسر عمرش قلم را برای روشنگری و بی نقاب ساختن به کار برد. اکنون به مناسبت سالگرد درگذشتش

نگاهی گذرا به رویداد ها و حوادث سیاسی یکسال گذشته کشور خویش می اندازیم. در جریان یک سال گذشته، حملات طیاره های بی پیلوت اشغالگران خارجی بار ها متوقف نگردید و ده ها تن از زحمتکش ترین و فقیر ترین انسان های این سرزمین را به خاک و خون کشیدند. در اکثر این حملات بیشترین کشته ها و زخمی ها را زنان و کودکان تشکیل میدهند. به گزارش هیأت ویژه سازمان ملل در امور افغانستان، با کشته شدن بیش از ۳۰۰۰ غیر نظامی در درگیری های مختلف در افغانستان در سال ۲۰۱۱، شمار تلفات غیرنظامیان از سال ۲۰۰۱ به این طرف، به بالاترین حد رسیده است. این سازمان مجموع تلفات ثبت شده ای روستاییان را در جریان ۵ سال گذشته به بیش از ۱۱۸۶۴ نفر تخمین می زند، در حالی که واقعیت به مراتب بالاتر از این را نشان میدهد.

فرو ریختن هزاران کیلوگرام از پیشرفته ترین و مرگبار ترین بم ها بر مزارع و کشتزار های کشور ما در یک سال

بر خورد علمی به مسئله زن

ملالی، یکتا از شاگردان داد نورانی

کشور ما در مناسبات میان مرد و زن پیچیدگی‌های خاصی داشته و دشواری‌های زیادی در عرصه‌های مختلف همواره زنان را تهدید می‌کند. مبارزه برای حقوق زن و رهایی زنان از ستم روزافزونی که بر گرده آنان سنگینی می‌کند، از شعارهای روز پسندی بوده که زینت بخش سرلوحه اکثر سازمان‌ها، انجمن‌ها، انجوها و نهادهای به اصطلاح مدافع حقوق زنان شده و هر یکی به زعم خود در این راه تلاش می‌کنند.

زنده یاد داد نورانی از جمله کسانی بود که در مورد زنان و رهایی آنان از بند ستم‌های گوناگون دیدگاه علمی داشت. او عقیده داشت که مشکلات زنان کشور بخشی از مشکلات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه می‌باشد که رابطه ناگسستی با مشکلات سایر زحمتکشان افغانستان دارد و تا زمانیکه جامعه در کل از این مشکلات رهایی نیابد، زنان به تنهایی قادر به بیرون رفتن از این همه مصایب و بدبختی نخواهند بود.

نورانی باور داشت که مصائب و مشکلات زنان افغان زمانی حل خواهد شد که آنان به خود آگاهی سیاسی رسیده و در کنار سایر بخش‌های اجتماعی و در وحدت و همبستگی با طبقات زحمتکش کشور به حقوق خود دست یابند.

او می‌گفت: "زنان هیچگاهی با سخاوت و الطاف دیگران و در محافل پر زرق و برق نخواهند توانست به حقوق‌شان دست یابند. آزادی و حق چیزی نیست که انتظار داشت تا دیگران به تو عنایت کنند بلکه حق به مبارزه و اعمال زور بدست خواهد آمد و این زمانی میسر خواهد شد که زنان به خود آگاهی و خود باوری لازم برسند."

نورانی از سازمانها و تشکلاتی که از زنان استفاده ابزاری نموده و ظاهراً با عنوان کردن حقوق زنان می‌خواهند به پول‌های کلان و اهداف کاسبکارانه برسند به شدت متنفر بود. به باور وی اینگونه تشکلات خیانت‌برگری را به زنان روا داشته و آنان را از مسیر اصلی مبارزه‌شان منحرف می‌سازند.

نورانی با نوشته‌هایش ترفندهایی را که باعث اغفال زنان می‌گردید، افشاء می‌کرد؛ از عناصر و افرادی که در تشکلات به ظاهر "چپ" و "انقلابی" خزیده و از زنان شان به خاطر نداشتن پسر به مثابه ماشین جوجه کشی استفاده نموده و با یک درجن

اولاد خود هنوز ادای رهبری این تشکلات را می‌نمودند به شدت انتقاد می‌کرد.

زنانی که با نورانی همکار بودند به صداقت او در امر مبارزه برای دستیابی به حقوق‌شان باور داشتند. این مسئله زمانی به باورم تبدیل شد که بعد از مرگ زنده یاد ویژه شماره پیشرو را به دفترش بردم. همکاران وی به مجردی که از انتشار نشریه پیشرو آگاه شدند، برای دریافت آن هجوم آوردند، هر یکی در مورد اوصاف نورانی چیزی می‌گفت؛ خانم مسنی که به نظر می‌رسید یکی از خدمه‌های آن اداره بود نفس زنان وارد شد، گفتمش چرا دويدید؟ به جوابم گفت "تشویش داشتم که مبادا دیر برسم و یک شماره هم دستگیرم نشود" گفتم نورانی را زیاد دوست داشتید؟ در پاسخم گفت: "مرحوم نورانی بهترین دوست، برادر و انسان خوبی بود که هر زمان به اداره می‌آمد با همه صمیمیت داشت و از احوال و مشکلات ما پرسان می‌کرد، جای نورانی را هیچ کس نمی‌تواند پر کند."

خلاصه هر یکی در مورد نورانی با تأثر و اندوهی که گویا عزیز ترین دوست خود را از دست داده باشند احساس خود را بیان می‌کردند؛ یکی از او به عنوان انسان مهربان و دلسوزی یاد می‌کرد که دانش خود را به خدمت دیگران قرار داده و از رهنمایی صادقانه دریغ نمی‌کرد؛ دیگری او را انسان فراقومی توصیف می‌کرد. زنی از همکاران نورانی گفت: "انسانهای فراقومی در وطن ما زیاد است اما نورانی انسانی بود که مرز جنسیتی را از بین برده بود و فرقی میان زن و مرد قایل نبود، و زنان را با نیروی واقعی‌شان باورمند می‌ساخت."

در یک کلام میتوان گفت داد نورانی انسان مبارز و وطندوستی بود که لحظه‌ای از درد و اندوه مردمش غافل نبود، انسان زحمتکش را دوست داشت و زندگی را برای دیگران می‌خواست، رنج دیگران به خصوص زنان زحمتکش را بیش از دیگران درک می‌کرد. با آنکه کمبود نورانی در میان همه دوستانش به شدت حس می‌شود، ولی اثرات آموزنده‌ای که او بر طیف وسیعی از همفکران، همکاران و دوستانش در نقاط مختلف افغانستان و اقشار گوناگون مردم بجا گذاشته است، حضور او را جاودانه کرده است.



روزی روزگاری

در شهر گر گرفته ی کابل
قلب روشن تو با هزار دریچه می تپید
و از هر دریچه اش
شبانۀ مهتابی
و روز خورشیدی
فروزان بود.

روزی روزگاری
در شهر گر گرفته ی کابل
قلب تو می تپید با هزاران رودِ سرشار از غسل
و هزاران مجرم مالا مال از آتش.

روزانه از تراشه های کلامت خشت می ساختی
برای دیوارهای ناتمام و

خانه های بسر نرسیده
و شامگاهان با تارهای زرین عشق
پاره های گریزان آزادی را

بی وقفه
مادروار

بخیه می کردی.

فرزند زخم های بیشمار دی
و مردمک چشمهای روشن فردا بودی
نبض گرسنگان و پا برهنگان بر سرانگشتان داغت می تپید
و غبارگونه

دهلیزهای تار سرگذشت ما را چراغان می کردی.

دستی در آتش و

دلی در دریا

چون تندری بر پیشانی روزگاران دويدی و
رفتی

آگاه از روزی

روزگاری

که ابرهای بارور

تن قفیده ی این زمانه ی بی داد را
خواهند شست.

داد نورانی

لاس

شاید دافصل

چپ وینه، د هغه د پیغام ځانګړتیا وه

د یوه سهار د خندا پر شونډه

پای ته ورسېږی

د تقدیر لاس

د دې ښار پر هندارې رامات شو

وینه راوخښیده او

په هرې زاوې کې سل غاټوله وغوړیدل

د شپې لاس ماتېږي

که زه، له تا سره

سهار، د لمر په باور کې

له یو بل سره لاس ورکړو.



است زندگی سیاسی و اجتماعی این مرز و
بوم را تغییر بدهد، جای خالی او نگران کننده
است.

با گذشت یکسال فهمیدم که از دست
دادن نورانی در کنار اندوهی که برجای
گذاشت، نگران کننده بوده است
چون شماری از مدعیان دروغین دفاع از
حقوق زحمتکش بعد از رفتن او به شادی
پرداختند چون در گماشتان دیگر کسی نیست
تا روبرویشان قد علم کند و سیاست های
عوام فریبانه شان را رسوا کند.

داد نورانی رفت اما شماری از شاگردانش
را می شناسم که می توانند از نگرانی از دست
رفتن او بکاهند. کسانی که می کوشند مانند
او صدای محروم ترین انسان های جامعه
باشند. کسانی که می خواهند در کنار مردم
برای رسیدن به جامعه ای انسانی و عاری از
ظلم طبقاتی مبارزه کنند.



مراد پرتم

کله چې د یو مبارز زړه ودرید

ضد وه، د هغه د قلم خوږه ژبه په وینو کې د
لمبیدلي وطن او خورول شویو خلکو د
دردونو او ارمانونو انعکاس و.
د تلیاد نوراني یاد به له ظلم، استعمار،
استبداد، تیارو او تیري څخه د خلکو د
خلاصون او ژغورني او د بسیاینې هنګامي
لاګرمي کړي. د هغه د سپیڅلي وجدان غږ به د
هیواد په کلیو او بانډو، په غرونو او رغونو،
دښتو او بیدیاو کې لانګازې وکړي.
☆ د تلیاد نوراني یاد دې تلپاتی وي!



لارویان د زیرپیدو او مرګ نیتیه نه لري،
هغوی تل ژوندي وي او یاد یې تلپاتی وي. د
هغوی ژوند او یاد د هغوی په کارنامو،
مقاومت، سپیڅلي عقیدې او کلک هوډ
کې نغښتی وي. چې گران نوراني هم له
همدې ډلې څخه دی.
د هغه د قلم ژبه، د هغه سیاسي او ولسي
تهور او د هغه وسپنیزه اراده، د هغه یاد
دی، د هغه ماضي ده او د هغه راتلونکې. د
تلیاد داد نوراني د قلم تیره څوکه د ظلم،
وحشت، استبداد، استعمار او جهالت پر

نن د داسې چا یاد تازه کوو چې د مینې، ایشار
او سربندني بیلګه وه، د هغه چا یاد ژوندی
ساتو چې په خپل ایمان، کلکې ارادې او
وجداني غږ سره، د تیارو په وړاندې ودرید، د
ټولنې او خلکو د ژوند په سرگردانه او لالهانده
شیبو کې یې د داد آواز اوچت کړ او د
نیکمرغه ژوند په لوړې لاره یې چې د رڼایي او
نورانیت لاره ده، لانوراني کړه.
د ظلم، استبداد او ځانځاني تورو وریځو له
ډیرو کلونو راهیسې زموږ د خورول شوي
ولس ژوند د بدمرغیو او ناخوالو په لومو کې
را ایسار کړی دی، په داسې یو فضا او حالت
کې به د گوتو په شمیر سربندونکي وي چې په
خپل قلم او قدم سره د دغو تورو لږو په
وړاندې ودرېږي. د دغو سربندونکو له شمیر
څخه یو هم زموږ د ټولنې او خلکو زړه سوانده
مبارز داد نوراني و چې نن یې د پرتمین او ثمر
لرونکي ژوند د پای لومړنی تلین لمانځو، د
هغه یاد تازه کوو او د هغه یاد ژوندی ساتو.
تاریخ ښودلې چې د ټولنې او خلکو د
نیکمرغۍ د لارې او د ظلم، وحشت او
استبداد پر ضد د مبارزې د لارې مخکښان او

جای نورانی تا سال ها پر نخواهد شد

بريالي

رنجديدۀ در چند سال اخير با شنيدن صدای
داد نورانی قوت قلبی می گرفتند و او را مدافع
خود می دانستند.

روزی با زنده یاد نورانی، سوار بر تکیس به
جایی می رفتیم و در جریان راه با هم درباره
مسایلی صحبت می کردیم. راننده تکیس که
مرد میانسالی بود، با دقت به ما نگاه می کرد و
به حرفهای ما گوش می داد. راننده تکیس با
شک و تردید به نورانی گفت: "صدای شما
آشناست. فکر می کنم صدای شما را خیلی
شنیده ام." داد نورانی هم توضیح داد که شاید
در رادیو شنیدی چون من گاهی با رادیوها
مصاحبه می کنم. راننده وقتی که نام نورانی را
شنید با خوشحالی و احساسات گفت: "بسیار
می خواستم شما را از نزدیک ببینم. این

فکر می کردم گذر زمان می تواند بار
سنگین از دست دادن عزیز را کمتر کند. اما
شاید سالها نیاز است تا اندوه از دست رفتن داد
نورانی اندکی کم شود. نورانی چندین سال
معلم من بود. یکسال گذشت اما هنوز هم
احساس می کنم که چند لحظه پیش به من
گفته اند که نورانی دیگر نیست. شنیدن این
خبر در لحظات اول ناراحت کننده بود اما بعد
از گذشت یکسال فکر می کنم این خبر بیشتر
نگران کننده است تا ناراحت کننده.

نگران کننده است چون در زمانی که عده
ای به جان و مال این مردم تاخته اند و به طفل
و کلان این کشور رحم نمی کنند، حضور او
در محافل سیاسی قوت قلبی بود برای کسانی
که به دنبال نشانه هایی از سیاست مدافع
حقوق مردم بودند. یکسال است که مردم
رنجديدۀ کمتر صدای را از رسانه های افغان
در دفاع صادقانه از خود می شنوند. مردم